



خطی فهرست شده

۴۱۱۰

۳۷

عسکری
کتابخانه

بازرسی شد
۲۷ - ۳۶

۸۶۸۵



کتابخانه ملی

۹۳۹۴۲

کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب: منتخب اسرار و لطایف الاذکار از ابراهیم بنی
مؤلف: شیخ ابیات مولوی زکریا محمد فاضل (دوبختی)
موضوع: ۳- دیرالشیخ کمالی... شماره قفسه: ۱۳۱۱۰

بازدید شد
۱۳۸۳

نقلی - فهرست شده
۴۱۱۰

Qv

عشر
١٢٥٩

بازرسی شد

۳۹ - ۴۴

۵۷۴۷

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب اسرار و معطیات الانوار اسرار مبینی

مؤلف: شیخ ابیات مولوی زکریا حسین (نور بخش)

موضوع: ۳-۴-۵-۶-۷-۸-۹-۱۰-۱۱-۱۲-۱۳-۱۴-۱۵-۱۶-۱۷-۱۸-۱۹-۲۰-۲۱-۲۲-۲۳-۲۴-۲۵-۲۶-۲۷-۲۸-۲۹-۳۰-۳۱-۳۲-۳۳-۳۴-۳۵-۳۶-۳۷-۳۸-۳۹-۴۰-۴۱-۴۲-۴۳-۴۴-۴۵-۴۶-۴۷-۴۸-۴۹-۵۰-۵۱-۵۲-۵۳-۵۴-۵۵-۵۶-۵۷-۵۸-۵۹-۶۰-۶۱-۶۲-۶۳-۶۴-۶۵-۶۶-۶۷-۶۸-۶۹-۷۰-۷۱-۷۲-۷۳-۷۴-۷۵-۷۶-۷۷-۷۸-۷۹-۸۰-۸۱-۸۲-۸۳-۸۴-۸۵-۸۶-۸۷-۸۸-۸۹-۹۰-۹۱-۹۲-۹۳-۹۴-۹۵-۹۶-۹۷-۹۸-۹۹-۱۰۰-۱۰۱-۱۰۲-۱۰۳-۱۰۴-۱۰۵-۱۰۶-۱۰۷-۱۰۸-۱۰۹-۱۱۰-۱۱۱-۱۱۲-۱۱۳-۱۱۴-۱۱۵-۱۱۶-۱۱۷-۱۱۸-۱۱۹-۱۲۰-۱۲۱-۱۲۲-۱۲۳-۱۲۴-۱۲۵-۱۲۶-۱۲۷-۱۲۸-۱۲۹-۱۳۰-۱۳۱-۱۳۲-۱۳۳-۱۳۴-۱۳۵-۱۳۶-۱۳۷-۱۳۸-۱۳۹-۱۴۰-۱۴۱-۱۴۲-۱۴۳-۱۴۴-۱۴۵-۱۴۶-۱۴۷-۱۴۸-۱۴۹-۱۵۰-۱۵۱-۱۵۲-۱۵۳-۱۵۴-۱۵۵-۱۵۶-۱۵۷-۱۵۸-۱۵۹-۱۶۰-۱۶۱-۱۶۲-۱۶۳-۱۶۴-۱۶۵-۱۶۶-۱۶۷-۱۶۸-۱۶۹-۱۷۰-۱۷۱-۱۷۲-۱۷۳-۱۷۴-۱۷۵-۱۷۶-۱۷۷-۱۷۸-۱۷۹-۱۸۰-۱۸۱-۱۸۲-۱۸۳-۱۸۴-۱۸۵-۱۸۶-۱۸۷-۱۸۸-۱۸۹-۱۹۰-۱۹۱-۱۹۲-۱۹۳-۱۹۴-۱۹۵-۱۹۶-۱۹۷-۱۹۸-۱۹۹-۲۰۰-۲۰۱-۲۰۲-۲۰۳-۲۰۴-۲۰۵-۲۰۶-۲۰۷-۲۰۸-۲۰۹-۲۱۰-۲۱۱-۲۱۲-۲۱۳-۲۱۴-۲۱۵-۲۱۶-۲۱۷-۲۱۸-۲۱۹-۲۲۰-۲۲۱-۲۲۲-۲۲۳-۲۲۴-۲۲۵-۲۲۶-۲۲۷-۲۲۸-۲۲۹-۲۳۰-۲۳۱-۲۳۲-۲۳۳-۲۳۴-۲۳۵-۲۳۶-۲۳۷-۲۳۸-۲۳۹-۲۴۰-۲۴۱-۲۴۲-۲۴۳-۲۴۴-۲۴۵-۲۴۶-۲۴۷-۲۴۸-۲۴۹-۲۵۰-۲۵۱-۲۵۲-۲۵۳-۲۵۴-۲۵۵-۲۵۶-۲۵۷-۲۵۸-۲۵۹-۲۶۰-۲۶۱-۲۶۲-۲۶۳-۲۶۴-۲۶۵-۲۶۶-۲۶۷-۲۶۸-۲۶۹-۲۷۰-۲۷۱-۲۷۲-۲۷۳-۲۷۴-۲۷۵-۲۷۶-۲۷۷-۲۷۸-۲۷۹-۲۸۰-۲۸۱-۲۸۲-۲۸۳-۲۸۴-۲۸۵-۲۸۶-۲۸۷-۲۸۸-۲۸۹-۲۹۰-۲۹۱-۲۹۲-۲۹۳-۲۹۴-۲۹۵-۲۹۶-۲۹۷-۲۹۸-۲۹۹-۳۰۰-۳۰۱-۳۰۲-۳۰۳-۳۰۴-۳۰۵-۳۰۶-۳۰۷-۳۰۸-۳۰۹-۳۱۰-۳۱۱-۳۱۲-۳۱۳-۳۱۴-۳۱۵-۳۱۶-۳۱۷-۳۱۸-۳۱۹-۳۲۰-۳۲۱-۳۲۲-۳۲۳-۳۲۴-۳۲۵-۳۲۶-۳۲۷-۳۲۸-۳۲۹-۳۳۰-۳۳۱-۳۳۲-۳۳۳-۳۳۴-۳۳۵-۳۳۶-۳۳۷-۳۳۸-۳۳۹-۳۴۰-۳۴۱-۳۴۲-۳۴۳-۳۴۴-۳۴۵-۳۴۶-۳۴۷-۳۴۸-۳۴۹-۳۵۰-۳۵۱-۳۵۲-۳۵۳-۳۵۴-۳۵۵-۳۵۶-۳۵۷-۳۵۸-۳۵۹-۳۶۰-۳۶۱-۳۶۲-۳۶۳-۳۶۴-۳۶۵-۳۶۶-۳۶۷-۳۶۸-۳۶۹-۳۷۰-۳۷۱-۳۷۲-۳۷۳-۳۷۴-۳۷۵-۳۷۶-۳۷۷-۳۷۸-۳۷۹-۳۸۰-۳۸۱-۳۸۲-۳۸۳-۳۸۴-۳۸۵-۳۸۶-۳۸۷-۳۸۸-۳۸۹-۳۹۰-۳۹۱-۳۹۲-۳۹۳-۳۹۴-۳۹۵-۳۹۶-۳۹۷-۳۹۸-۳۹۹-۴۰۰-۴۰۱-۴۰۲-۴۰۳-۴۰۴-۴۰۵-۴۰۶-۴۰۷-۴۰۸-۴۰۹-۴۱۰-۴۱۱-۴۱۲-۴۱۳-۴۱۴-۴۱۵-۴۱۶-۴۱۷-۴۱۸-۴۱۹-۴۲۰-۴۲۱-۴۲۲-۴۲۳-۴۲۴-۴۲۵-۴۲۶-۴۲۷-۴۲۸-۴۲۹-۴۳۰-۴۳۱-۴۳۲-۴۳۳-۴۳۴-۴۳۵-۴۳۶-۴۳۷-۴۳۸-۴۳۹-۴۴۰-۴۴۱-۴۴۲-۴۴۳-۴۴۴-۴۴۵-۴۴۶-۴۴۷-۴۴۸-۴۴۹-۴۵۰-۴۵۱-۴۵۲-۴۵۳-۴۵۴-۴۵۵-۴۵۶-۴۵۷-۴۵۸-۴۵۹-۴۶۰-۴۶۱-۴۶۲-۴۶۳-۴۶۴-۴۶۵-۴۶۶-۴۶۷-۴۶۸-۴۶۹-۴۷۰-۴۷۱-۴۷۲-۴۷۳-۴۷۴-۴۷۵-۴۷۶-۴۷۷-۴۷۸-۴۷۹-۴۸۰-۴۸۱-۴۸۲-۴۸۳-۴۸۴-۴۸۵-۴۸۶-۴۸۷-۴۸۸-۴۸۹-۴۹۰-۴۹۱-۴۹۲-۴۹۳-۴۹۴-۴۹۵-۴۹۶-۴۹۷-۴۹۸-۴۹۹-۵۰۰-۵۰۱-۵۰۲-۵۰۳-۵۰۴-۵۰۵-۵۰۶-۵۰۷-۵۰۸-۵۰۹-۵۱۰-۵۱۱-۵۱۲-۵۱۳-۵۱۴-۵۱۵-۵۱۶-۵۱۷-۵۱۸-۵۱۹-۵۲۰-۵۲۱-۵۲۲-۵۲۳-۵۲۴-۵۲۵-۵۲۶-۵۲۷-۵۲۸-۵۲۹-۵۳۰-۵۳۱-۵۳۲-۵۳۳-۵۳۴-۵۳۵-۵۳۶-۵۳۷-۵۳۸-۵۳۹-۵۴۰-۵۴۱-۵۴۲-۵۴۳-۵۴۴-۵۴۵-۵۴۶-۵۴۷-۵۴۸-۵۴۹-۵۵۰-۵۵۱-۵۵۲-۵۵۳-۵۵۴-۵۵۵-۵۵۶-۵۵۷-۵۵۸-۵۵۹-۵۶۰-۵۶۱-۵۶۲-۵۶۳-۵۶۴-۵۶۵-۵۶۶-۵۶۷-۵۶۸-۵۶۹-۵۷۰-۵۷۱-۵۷۲-۵۷۳-۵۷۴-۵۷۵-۵۷۶-۵۷۷-۵۷۸-۵۷۹-۵۸۰-۵۸۱-۵۸۲-۵۸۳-۵۸۴-۵۸۵-۵۸۶-۵۸۷-۵۸۸-۵۸۹-۵۹۰-۵۹۱-۵۹۲-۵۹۳-۵۹۴-۵۹۵-۵۹۶-۵۹۷-۵۹۸-۵۹۹-۶۰۰-۶۰۱-۶۰۲-۶۰۳-۶۰۴-۶۰۵-۶۰۶-۶۰۷-۶۰۸-۶۰۹-۶۱۰-۶۱۱-۶۱۲-۶۱۳-۶۱۴-۶۱۵-۶۱۶-

بازدید شد

1721



کتاب

9595

15/10/2014



کتابخانه
۲۶ - ۲۷

قال الفضل في سر از جد اها شکار سخته اگر از اسفل مرید که او را
 در از غلبه غلبه زرد که این است که از پیش است چه مرید نه
 در خود و خود در شد نه یعنی آن الادل و از انشی عن الصفات البشیر
 ابطعته حجت عن نشتة الغرض به وجهها بقیة مع الصفات الدیة
 و غیره فقیهات من نفس المظلمة بینه روحا المنور و لقیة مرید صوره
 مثابه ندرت من سببه بیدیت روحیه سر در احوال از دار دایم
 و از شوق و انفعالات شل و شین خود را اندر بند که این فارض از این
 جز در ادره و گفته **شعر** شرب علی اگر ایچ به اند **شعر** به بد فریدان کن
 اگر کم **شعر** چه خوردم من شل و شین در **شعر** را که کم نیات خور را شد
 چه در صفت از راه عالم **شعر** انتم در کینت به مرید سر در سر کینت که خود را
 درین نیت نند از این سبب صلا شود در دست و دعت خراشید
 سیر کی از این سبب **شعر** لا انا و لا ادره **شعر** ان در مرید را نایب و مرید

ایا ادره

میگوید لبس فی صفتی نو لایب لبس فی صفة البذیر غیر مکرر با و بعضی میگوید **شعر**
 چه مکرر که در مکرر برقت **شعر** بجز واجب که افرینند **شعر** و بعضی دیگر میگوید
 صدقش و از مرید مطلق **شعر** چه نشت به عین دیمار حجت اند **شعر** لبس
 از این است از زوید فرما در سبب است نشی لیکن هر یک که حقایق
 شاشی و حسنه و هر وقت از اذک بحال بشر سر از سبب طاعت
 در سبب این تقی نشت لبس به مکرر طهر شد که اولیا الله از سبب شد
 لکن اند **شعر** در غلبه غلبه باشند لیکن غلبه باشند سیر شدن
 بهر دو که در نا و کفر مع صد از سجده سبب و صفات **شعر** **شعر**
 از غلبه لبس بهر و در لبس بهر و لبس بهر و لبس بهر و لبس بهر و لبس بهر
 در لبس که غلبه لبس بهر لبس بهر لبس بهر لبس بهر لبس بهر لبس بهر
 لبس بهر لبس بهر لبس بهر لبس بهر لبس بهر لبس بهر لبس بهر لبس بهر
 لبس بهر لبس بهر لبس بهر لبس بهر لبس بهر لبس بهر لبس بهر لبس بهر

از تقدیر تقییه غلامی بد پس از این که محط فرمود آن لایعیا اعلیهم
 منافع آن سر سر شایسته از در شدن هک استراق ت که در دانه
 عقل تیر از نه تا کفر فایده یکن لایست شراق از نه تا غیظ و در ترت
 جواب دیوانه که چرخش در شد و در خود خردا شریزه و دکنی افلاک
 به شد سر کینه نفس تصفیه العنک طاق علیه سم شکوه افلاک لایعیا شریزه
 قبل از حرکت کیمیت قانده و محلی فیه صفت الکثر است پس از دار است که میوه
 رشتند جلالت لایعیا و در این چنین حالت که در نه است
 سنج الکثر است و شریزه انواع و در فیه و کثافات کاتبه در در شریزه
 پس در در فیه و شریزه که شریزه و در فیه و کثافات کاتبه در در شریزه
 شرف خود و کثافات کاتبه در فیه و کثافات کاتبه در در شریزه
 و در فیه و کثافات کاتبه در فیه و کثافات کاتبه در در شریزه
 شد و کثافات کاتبه در فیه و کثافات کاتبه در در شریزه

۱۰۱

دیوانه کیمیت شریزه که چون آن کمال مشهور و در در شریزه
 شریزه کثافات کاتبه در فیه و کثافات کاتبه در در شریزه
 کثافات کاتبه در فیه و کثافات کاتبه در در شریزه
 لطیف و در فیه و کثافات کاتبه در فیه و کثافات کاتبه در در شریزه
 که این کیمیت شریزه و در فیه و کثافات کاتبه در فیه و کثافات کاتبه در در شریزه
 بشد و در فیه و کثافات کاتبه در فیه و کثافات کاتبه در در شریزه
 که این کیمیت شریزه و در فیه و کثافات کاتبه در فیه و کثافات کاتبه در در شریزه
 حرکت و مقصود از فیه و کثافات کاتبه در فیه و کثافات کاتبه در در شریزه
 مقصود از فیه و کثافات کاتبه در فیه و کثافات کاتبه در در شریزه
 احوال و کثافات کاتبه در فیه و کثافات کاتبه در در شریزه
 در فیه و کثافات کاتبه در فیه و کثافات کاتبه در در شریزه
 ارشاد و کثافات کاتبه در فیه و کثافات کاتبه در در شریزه

کرم و مفید این از خداوند بر طهریم و او در شرح این کتابت است و الفاظ
 سیریه نگاه دلت و جلی من آفرین پس لب لباب علم سلطان است که نقل شده
 ملک بران بهای عشق و ملک صفاق نیدن بر سر نه که پست بودیم
 جمع صحیح در محققه آثار در المراسم النعیم الاول و الاکسار محلی که در الام
 الاظم که در روز قیامت میگردند مقام کیشتر جمع است و در این شرح
 شیخ جمع است بر خیزد به دانت که روز قیامت بر سر هر عظم و در این باب است که در این
 ادب و در روز قیامت است و در این باب است که در روز قیامت بر سر هر عظم و در این
 و اگر روز قیامت در روز قیامت است که در روز قیامت بر سر هر عظم و در این
 اول و اول است که در روز قیامت است که در روز قیامت بر سر هر عظم و در این
 و اگر روز قیامت در روز قیامت است که در روز قیامت بر سر هر عظم و در این
 شد که نگفت و در روز قیامت است که در روز قیامت بر سر هر عظم و در این
 مراد از این فقره صراحت شد که کامل است که بر لایس لکین میرسد در روز قیامت

و در این بین غم از حال التاسف بر سر هر قلب که فروفت تا به وقت خفت تا به طهر
 و هر طهر این کامل برسد پس در این باب است که در روز قیامت بر سر هر عظم و در این
 صدایش و خوشتر است که چون مرید صادق بنیاد شد کامل متعارف شود و
 باشد که در معنی آمد پس در هر دو نفر که تغییر حاصل شود که از آن عشق که در روز قیامت
 پس هر عشق که در روز قیامت است که در روز قیامت بر سر هر عظم و در این
 روح مطهر و متعالی هر دو از طلب و نفع تا باشد **سینه خاتم سرور** در
در **بگویم شرح در دشت** **بگویم سرور** که از روز قیامت
 از شمع قلم تا باشد و در روز قیامت است که در روز قیامت بر سر هر عظم و در این
 رسد که از لایس لکین است که در روز قیامت بر سر هر عظم و در این
 و در شمع که در روز قیامت است که در روز قیامت بر سر هر عظم و در این
 که در لایس لکین است که در روز قیامت بر سر هر عظم و در این
 از آن مکتب باشد که در روز قیامت بر سر هر عظم و در این

درود بر محمد و آل محمد **قال الفاضل** محمد بن محمد بن محمد بن محمد

روزنامه مستشرق و کوشش

که معصوم در روز جزا بر سر او را کفایت دارد و آنست که در کفایت است
و کفایت روز جزا بر سر او را کفایت دارد و آنست که در کفایت است
بنده و قابل شکرند که بخیر و برین عفو و در کفایت است

کجای آنجا بخود متصل هر که ازین غصه در غایتش نشود محبت و دوستی نماید
پس آنجا که این غصه در او را کم کرد و کمتر شود از سر با پس از آن می رود
شتر خیز شود پس آن را که کمتر شتر شمع شود که حق قبل خدا و زود

ان الله يستخرج من الارض نفثهم واما الامم التي لم تنجس بدمهم من صخره فمقتله
 شئت ان يكون من نسله او يشبهه فيكون من الذين يرحمكم واما الامم التي لم تنجس بدمهم
 واما الامم التي لم تنجس بدمهم واما الامم التي لم تنجس بدمهم واما الامم التي لم تنجس بدمهم

و من است که در این راه که می گذرانید و در این راه که می گذرانید

59

شد فیروزانام رسید بر سر طریقی بر آنکه روز جمعه روزت در دستار کزین
روز شد که در دست این تپشک او بدو رفت و شد که از شد از شد که در دست
کوزن روز که در دست این تپشک او بدو رفت و شد که از شد از شد که در دست
باز در این تپشک او بدو رفت و شد که از شد از شد که در دست

قال الله تعالى وذرناكم كدو باک میشت زبان اسرا که خبر پاک میشت

این تقسیم به مقدم است از آنکه فی غنیم حوزید را بر سر اندان کرده اند که در
زمان توحش کامل شش پانزده ستره گانه یکدیگر که در این غرض حوزید
باشد قال لغیر المراه من الرشد الکاسر مسلط الذکر و از آن قابل مقدم و هم

الفصل هر که غنا میسر شود هر که بدو زلت و دشواری شود

بیشتر شربت که گویند هر که که گرسنت روز دوازده مرتبه از آن بخورد و آنکه میسر است
بیتنه لظیف را با دل میجویند که دریا میطلبد و در دریا میرون خورد و شربت
آنکه که قاتلین از در غریبه خوردن قاتل کنند و در شربت پس به مقام در وقت شرب

مجلس قنبر در روز ۱۱ بهمن ۱۲۸۵

نیزه که قدرش از این که در آب بر نشود آقا بقدر که بت کوزه و بقدر که

روزه در این زمان بخور تا که در صاف بیاورد و سپس در این وقت بخور

بسیار از اقطار که گشت و جدید نزد این نصیحا آید که از در تحصیل مروت که

کامل برادر البعد و قد قسم و قد کتب له من طبعه طبعه

عقودهم و در برابر عاقبت انفاضل گزیده چشم و ارج برزند نصف

فایده برداشته از این شمس طبع از طبع کان بر نشود زیرا که هر فیه

بمنصرف بود از زمین منصرف در اصطلاح الاغیر از زمین منصرف در اصطلاح

فان قد برده شد این وقت به بلخ رسید که قدر آتش غریب فاع دل

من قطع و در کفر خود و کمان لاین آدم و ارباب من در آب لایق نهانند

والله اعلم بحقائقه

100

چند و صد خانه در این محله در آن روز بسازند و در آن روز بسازند و در آن روز بسازند

قصه بدان که اردلان هدف بمکه در مشورت سر جان اردلان و سر آیدر

در این مورد در غایت در آن بحر فزونی و هدف از آنست که هر چه می تواند

وینکه در دیگر هدف امر اندازد پس ازین تن معلوم خواهد شد که

بجز می نشود الا بقول الله عز وجل انما یغفر الذنوب لی

روز خوش و بخت آید که بعد از این که در این شهر را بفرستد که

و بر این از فرط شوق چنان که گشتند بخت این کار را آید و در هر روز

از به اهل این عرش می باشد خوار و پناه کند کی را دیدم از

که از بلاد دور و درج مع موعید را خود را بنظر کرد و بر زمین نه خوشبختی که در آن زمان

نیم شصت هزار که از دم و در غوغا میزدیم رفته رفته دستهای خسته

عشق در زبان خود و در قلب نیز باید باشد مقصود و مراد از این

چند خبر معجزات که در اوقات پیش که خلاق رزق به من اعفد و انعم

10

اور یہ ہے پس اگر کسی غرض کے لئے غرض ترا بر نفس یا درو کو نور جادہ برقی
 آتا ہے نفس تو غور سے نہ کہ دفع لا عین است کہ صلاحت سے ہر کوئی کو نور
 بطریق القلب ہے قال حبیب اللہ سرسری المحیط والکون فی القصر لا الاغوی من
 ان حرکت ایشق من بد النسل ہر بعض اظن اللہ تمیز العبد وکون
 شفعہ در ازین علی سکرک طریق اشی قال الفاضل علیہ الرحمۃ
 شوقان طرد کہ عاقل **عشق در فرست صاعق** یعنی عشق کوہ
 یعنی عشق کو طرد و اجواء داد در از ناگاہ مرست کشت است طرد نظر کہ
 قال ان کلاما ویکن انظر الما بعد ان استقر مکانہ فوق کلاما ملک
 رہے لکیر حیدر و کار و خوش صاعق یعنی سر ازین بر عین طرد کہ
 جہاں نشو و نما در زمین برورد و نہ نشو و نما نہ نشو و نما شود پس اور
 از زمان رزق بر عین جہاں کہ طافت در ازین مرست است و لکن انظر
 لا بعد فی کوہ سکران استقر مکانہ فوق کلاما وکون عاقل جہاں

اوراد

اوراد و بر سر خود مکن ترا بر جو از نور طاف اللہ اوراد فی قلبی رہے لکیر
 اوراد و طرد کہ عاقل اوراد و طرد کہ عاقل اوراد و طرد کہ عاقل اوراد و طرد کہ عاقل
 حق قبل ملک و لکیر اشی کوہ سکران استقر مکانہ فوق کلاما ملک
 بالاشد و خوش مرست صاعق فی سر صاعق متباعد بعد از آن کہ در مسلمان
 رہے نہ جہاں رزق و لکیر لان طالع لکیر من الالباب محال قال الفاضل
باب در زخم اسیر **ہمیشہ فرست صاعق** یعنی عشق کوہ
 عشق کوہ لکیر من الالباب محال طالع لکیر یعنی عشق کوہ لکیر من الالباب
 سکر کہ اگر کراہت زخم اسیر کہ بر سر از خود صاعق در زخم جہاں متباعد
 سر مرست کشت جہاں لکیر لکیر لکیر لکیر لکیر لکیر لکیر لکیر لکیر لکیر
 در عین لکیر لکیر لکیر لکیر لکیر لکیر لکیر لکیر لکیر لکیر لکیر لکیر
 مرست کہ عاقل لکیر لکیر لکیر لکیر لکیر لکیر لکیر لکیر لکیر لکیر لکیر لکیر
 سرور و لکیر لکیر لکیر لکیر لکیر لکیر لکیر لکیر لکیر لکیر لکیر لکیر

بالا نشو و نما

از صلاطین و شرف از نظر سیر عالمی و شریفی و طبعی و از نظر

دست از کف از خود شمر بر سر قیل و حال عجیب لایط هر دو بر ذوق فانی

وهرج را قارندند قال الفصل در کتب سنت الکلام

این گفت که در روز قیامت از در حیات در آن چشمه روزه بر ما نیاید

و شکر که است از خون پدید آید نه از کف آب و نه از کف زمین

لم يكن في لفظ التاكيد ستمائة ألف حرف

است از کف پشته و هر که از آن گذشت که پشته را که نامش کوه است

رسالة الله سبحانه وتعالى من كف كوفل عليه الله

تو که گفتی که در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است

در سنه ۱۰۰۰ هجری قمری

فان الله اعلم صفا الحق ان عن امير المؤمنين عليه السلام حق وادب

بیت شکر و حمد و ثناء بر خداوند عزوجل
و بر ائمه اطهار علیهم السلام

مورد و در این کتاب در باب اول و در فصل اول و در باب اول و در فصل اول

اینکه بگوید توانسته پس بر حق است بگوید نه و خدای است که بر سر کلام

والمشهور من ذلك أن الله تعالى قال يا أيها الذين آمنوا

از کوه که در آنجا بود

در آن مریضه بگو که او را هیچ کس ندیده پس هر علاج که کرد و نه اثر نداشت که اینست نهاده

انواع دارد و نافع شده تا شتر مرغ و در مرض زردا زائل شد و این من و نافع است

سوره نوح بعد از سوره یونس در ترتیب طالعین از مکتبه دارالکتاب کتبه

خداوند در فضل من نافه بخند و بحال در به شایه خند بخند بر عافه

مرض از باده نشد پس در کمال راه عشق زلفت در درون سر نهادند

پیش از آنکه بریدن محال است پس گفتند که در این راه **شماره** در این

در این باب در خلاصه فلاحه از **شعر** عشق عرق را بهشت

51

[illegible]

نشد : که گوشت کند دم : بدو شد : محو مباد که کرد و شد شتر : پس
شاه از در کسرت قال و فصل **بیرسید الله و فرمود** **شتر** در **کسرت**
نیز **بیرسید** آنکه **شتر** را **طاب** از **طهارت** و **زود** و **پس** **طال** **قرص**
و **کار** **و** **خود** **در** **دست** **از** **سے** **بیرت** **بنی** **از** **خود** **خود** **شتر** **فان** **بیرت** **شتر** **شتر**
از **شتر** **بیر** **مادر** **الکندر** **از** **بیرت** **فان** **بیرت** **شتر** **شتر** **شتر**
و **حکام** **مکان** **در** **بیرت** **چو** **بیرت** **موصول** **بیر** **بن** **چو** **بیرت**
فروخت **شتر** **عدم** **بیرت** **شتر** **شتر** **شتر** **شتر** **عدم**
و **بیرت** **و** **بن** **بیرت** **از** **زاد** **ان** **بیرت** **شتر** **شتر** **شتر** **شتر** **شتر**
عند **شتر** **از** **زاد** **ان** **بیرت** **شتر** **شتر** **شتر** **شتر** **شتر**
این **فقره** **از** **بیرت** **و** **در** **م** **بیرت** **بیرت** **بیرت** **بیرت** **بیرت**
بزرگ **از** **شتر** **شتر** **شتر** **شتر** **شتر** **شتر** **شتر** **شتر** **شتر**
این **بیرت** **که** **بیرت** **شتر** **شتر** **شتر** **شتر** **شتر** **شتر** **شتر** **شتر**

20

چون که از دم برت از فزودن شرف قال الفصل فی تفسیر بند خیال اندرون
نوعی از بند خیال این در این **برخی از سبک** **چگونگی** در خیال و سبک
در سبک خیال که هر موجودی در دنیا و کای هر دم مثل فی عالمک الا در سبک
این شرف نه چنانچه غفلت از تبارت فایده میگردانند خیالی آتش و در غول
انها او نام و خیالات با طه و دار علم با تصور **قال الفصل**
ان خیالات که در اتم است **مکسر در بیان است** **فرا**
با مثل کاره حدیث و یکجا علی بن ابی طالب و در بند سبک خیالات
و در سبک این است که محقق وجود غرور و ملک بود او بود و سبک صورت
که در این سبک در برابر سبک میگویند اگر چه که آن عکس از سبک است
در سبک است زیرا که اگر این عکس سبک بود اگر چه در سبک
در سبک زیرا که اگر این عکس سبک بود اگر چه در سبک
عبارت است از این که در سبک است که به خصوص در او فی صفت از او

و انكوا منكم زمان ما نزل شده بود كه كرسى در محفل نيه بزرگترين منظره
 قهر از خود را نشسته عفو نموده و بر سر شتاب كند پس روى او را در آن حال
 بدعا و موعظه و برفق و بخت طيب من عام و بطرف جبر و بسامع و در آن حال
في الليل اذ لم يكن لهم قمر كه هزارا بقوله فقلت عليكم انعم و انزل عليكم من
 و استوار كذا و من حقيقت رزق كم و در ظهور و لكن كذا انفسهم بطريق حكما
 و انفسهم بصدقه قطع و انما رسم شال الشرح لكل انفس منهن صاع فها و انما
 قلنا ان الذي فادى عن ربك ان يظن انهم فانزلت عليهم تسديد امر
 على ربك تسديد و قيل تسديد بعينه بفت السجدة فخرت تسديد فكان
انما نزل عليهم المن و السدر و تصحيح من طبع البعوض و اطلع الشمس فغدا و
 منهم ما يقرب و و سلة و اذ كان يوم الجمعة كل حبه منهم ما يقرب
بين لانه لم يكن نزل يوم السبت قال الف صل عليه و
 در اين روزم **موسى** و **انابه كسر** با او كشته كه بر او عيسى بر تقي

Dr. J.

بر سر هر دو صحیفه مرسته و گفته اند بر سر صبر و حقیقت علم و در هر دو از
 حضرت ناز بر ملک است تمام دیگر که در زمین رسته شود پس هر یک را
 حاضر آنکه تا یکی به اکرم و در قلم به بر سر آن نصرت تمام و در قلم آن رست
 به کجاست آن محبت الارض و بقیه و آن را و خود را و عدس و اینها قال اول
 لهم مرسته بسته بود این طبع این استبدال اندر بود اول و در هر دو حسن
 من یعول الارض اندر هر دو از شرف و فضل کم باقی هر دو از
 فقال لیسیم خزانة اهلها مطر و نزلوا من آية الله لم يصح فاق كلم
 ستم فریاد الارض قال الفاضل **مقطع شد و این طبع ناز**
است ، اندر پنج نزع و پس از **است** و چون بصر داشت در
 صحیفه استخر که بر سر سبب قطع اندر آن ذوق اندر کان نزل
 عظیم بلا مرسته و الله لا حول و لا بقیة حقیر است که به هر دو
 از نزع نفس و در قلم آن را چندان نزل شد بر سر هر دو از شرف

این باشد و طلب از خدا و کثرت در بیان آن دوران هم تفسیر فرموده
 و منافع کرده و محبت در اندرون دل بیان کرد و قال الفصل الكامل
در بیان شش پرستند کثرت در مقام در راه پرستند کثرت
 مقصود از کثرت در آن دست شش است که در محبت و شریعت قدرت است
 و محکم و قوی که در کثرت کثرت و تفصیل شش در راه احوال و احوال
 در پرستند کثرت بر این و در آن احوال طریق است تفصیل و شش
 قال الفصل بر سر شش یک شش در صد کثرت کثرت کثرت
 سنی بدست علی الله و طهره غنی عن شش لکن بحقیقت شش کثرت
 الی این در آن باشد و طلب شش در آن کثرت کامل و با طریقت
 در کثرت احوال طریق را پرستند و در او که در معرفت احوال طریق
 و شش بر سر شش در او در شش و شش و شش و شش و شش
 فصل کثرت شش در مقام کثرت شش کثرت شش کثرت شش

این

یک صبر قال الفصل کثرت شش کثرت شش کثرت شش
 در شش کثرت شش کثرت شش کثرت شش کثرت شش کثرت شش
 جمع منفذ و در شش کثرت شش کثرت شش کثرت شش کثرت شش
 او یک و نور و نور و نور و نور و نور و نور و نور و نور و نور و نور
 شش بر سر کثرت شش کثرت شش کثرت شش کثرت شش کثرت شش
 از شش و الی شش بر سر کثرت شش کثرت شش کثرت شش کثرت شش
 کثرت شش کثرت شش کثرت شش کثرت شش کثرت شش کثرت شش
 کثرت شش کثرت شش کثرت شش کثرت شش کثرت شش کثرت شش
 کثرت شش کثرت شش کثرت شش کثرت شش کثرت شش کثرت شش
 کثرت شش کثرت شش کثرت شش کثرت شش کثرت شش کثرت شش
در شش کثرت شش کثرت شش کثرت شش کثرت شش کثرت شش
 در شش کثرت شش کثرت شش کثرت شش کثرت شش کثرت شش
 کثرت شش کثرت شش کثرت شش کثرت شش کثرت شش کثرت شش

والفعل يراك انك اذ قد سمعت به فقلت ليس به تورثه واذ تجي طرقت جود فقلت
 انك اذ منعت محافه معدن كوت روكا قال اني من فضل الله وادبني
 طهرت بنسج المكن من قديمات قال الفاضل الكمال عبد الله
 رحمه الله وادبني **دستخبر هر که پیش روی است**

حقوق بگوید عاشق بداند که او را عظام پرست کلام دستخبر طایفه راه
 خیزد که در طبیعت فلاق بشره کن دور جفا که در راه نفی می شود
 بعد از در جفا انواع ان سرور اند که در اول ان چنان بهشت شرف
 غیر لطف و غیر ایا و بهشت صدر از ان تر جفا در زان سپهر جفا که پس
 تر شرف شرف زان تر جفا که شرف اید بقوله انی من فضل الله طالت قال الفاضل
رجب اکبر مرشد ان طالع قدر بقدره ضاق القلب من

مرشد که در شرف ان که در زان جفا و عظیم است که در اول ان جفا
 اهل علم طایفه او را عظام پرست کلام نه سپهر جفا که پس

و هر که در شرف ان بر طایفه ان بهشت سپهر جفا که در اول ان جفا
 و انواع جفا که در شرف ان جفا که در اول ان جفا که در اول ان جفا
 غایب شوند انواع جفا که در اول ان جفا که در اول ان جفا که در اول ان جفا
 بر آن که در دست شرف فاقه زان که در دست شرف فاقه زان که در دست شرف فاقه زان
 و سر زان که در دست شرف فاقه زان که در دست شرف فاقه زان که در دست شرف فاقه زان
 ان شرف صدر ان شرف فاقه زان که در دست شرف فاقه زان که در دست شرف فاقه زان
انتم اهل القوم من لا يشبه قدره و كماله ان لم يشبهه

قطب عالم و قائم مقام مشهور اولاد اوم که در دست شرف فاقه زان که در دست شرف فاقه زان
 و در اول ان جفا که در دست شرف فاقه زان که در دست شرف فاقه زان که در دست شرف فاقه زان
 الهما که کلا فاقه ان لم يشبهه ان لم يشبهه و لم يشبهه بعض العبد
 که در دست شرف فاقه زان که در دست شرف فاقه زان که در دست شرف فاقه زان که در دست شرف فاقه زان
 ان قد من بابیه جفا که در دست شرف فاقه زان که در دست شرف فاقه زان که در دست شرف فاقه زان

چون کشت نمک سر دهن کرم دست در کف دست بپایان روم

هذا الكلام مبنی بنفیه غیر عن الشرح وروى ان الله عز وجل ارسلنا رسلنا بالحق

قصه ایچکدر در کجای کجای اند بهر زمان در شهر کجای کجای اند

طب عروق و قصه پادشاه و فرشته و اورد

در کتاب درسی و تفهیم افکار و ادب و دین

اعلامت من في افقه من فيقع بها الطب وهداة از قد سئل

بادراكه با عا و فضله و قد كنوزها حاضر فليقع بها المرفق و هذا وقد

بكره في تلك المواقف ما عرضة وقد كنتم على استقبال قتيصان بربا

علل انشور دید و سبب آن که تعفن خلط است که چهار گونه اند و آن

که کم در زیر و یک بغم که سر در زیر و یک صورا که گرم و خست

بنا سودا که سرور و شکست و تهنیت یافتن احوال المریض و

ویداد و عیض و شرف و خفیف و سدل و عوکه لا ضعیف و قوت

اداکوری

وتموت وانا مكرمة يا سراج الديني اذ تموت وبعلم حال المريض انما هو

نقد ثم ايضا في غير ذلك وغيره كما لا يرضى الا حريسته الطبع والبريق في نقبه

الدم وبلغتم الصفراء وحمراء وازينها الله علام الغيوب من صورته

ایضا در این کتاب آمده است که در این کتاب در این کتاب در این کتاب

عقب از نظر کن از قیامت خبر ده و از شدت آن خبر ده و از بخت و نجات خبر ده و از کرامت و عبادت خبر ده و از کرامت و عبادت خبر ده

داده خبر باشد و در روز شنبه از آن خبر کند که در روز دوشنبه خبر رسد که

واقع شود قال فاضل کتب مردم را که پیش خود

[illegible]

و لا و ادم سے کوئی نہ بیاہنے صورت ہے و بیاہ پر عمر بسر لکھنے صورت ہے

شبهه یکم است در حق ظاهر و در حق یکی دیگر است که هم در حق خود و در حق

اسم این بطریق بهر نسبت در هر دو دیر که این طریق اهلان آنکه در

و در حق تعالی سیر جبهه کشم که محیطی است از استیلا و طریقی که استیلا دارد

حرفت نیز دلوم در طریق دین الدین خاقد رفته اند و لیکن شفت
 حکیم و با بقدر سکوت روز نشنیدیم تا جملگی تا بعد کردیم که آنکه روز
 عریضه نرسد در راه طایفه سلامه خلافت کنیم و که علم قدیم و روزی که علم شد
 که حق قبل از علما را با حقایق است کامل و در شرف است با بر سر تا با خدا و میسر
 شوم پس بر سر پیغمبر در خلافت بود و در دوران خوار و زیر روم جنگ
 لیکن کفم آدل کند آید و شرف آید تا طواف کنیم چون در زیر روم بدر
 عرب رسیدیم روز شنبه دریا بر سر مقام ما که رسیدیم نزد حکیم شرف
 شدیم و بخود دست مضر رسیدیم و در جماعت و در میان رسیدیم و در میان
 شرح کردیم و در طرف گفته نشینان و در میان را طواف نمودیم و رسیدیم
 لیکن در آنجا بر شدیم و در حال الغیب و در میان رسیدیم و در میان
 هر جا که می آید نشان که اهل اسلامه دو جا بر شدیم و در آن خود را عرض کردیم
 در آن خط فتنه روز در میان رسیدیم و در جماعت و در میان رسیدیم و در میان

٥٠



جامع ملوکین کیا را در از آنکه با او سخن گویم چون حال او باین دیدم سر
اورا بکشم که روز شام وقع دارم که چند بشمار دست بکنم و محارقت کنیم نقد
که ما بکسر محبت نبرایم که و لیکن بروید یکایک سر مویید یک و در آنست که
در این شام بایم کینه بدو ملاقاتش را از او حاصل میشود پس بنزد دست بکنم
بست خودم و در آن احوال عرض کردم که بایک سر مویید در اینم و شرف ملاقات
خود یکبار بر او میفرمود علی غرض این خبر و ملاقات دیدم چون آنجا رسیدم
فرموده را در از آنکه حاضر کنم تا بطول نماید و قصد شد شرف ملاقاتیم و دیگر راجی می
روم و یکدیگر ملاقات کولان حین جی نماند که در ملاقات خود با اندر آن

لست أدري إلا أن الدنيا دار قنطرة العزير قال الفاضل

خبر از ملک و فرزند استعداده قایلین در کربلا

یہ علم دی ملد ایک کامل ابن عربی و ریشہ منشا و صورت حکمانہ نشا

حیبت تر برداشتم حال نمی برطایان روزی که ما فتنه رخ و طالع

حق تعالی در این قبور بستان لایق محبت الهی که هر آنکه این قبور را
 عند المسکنة فلو حسم لاهلها المذنبه قبره لایق محبت الهی که هر آنکه این قبور را
 و ابلات کعبه حقیقت ازین قبور چه فهم که این قبور را این ادب است بزرگ
 در نمون **شیر** قبر را در رختی آنرا بلباس در حال نم
 القاب قبر و در دگر زده **شیر** لبس فرزند تسبیح عیت : آیت
 بیت الاجساد قد شرا لا ذلک بلکن بالله لوقوله ولا تقون من بعض
 سید از اموال بجهت و لکن لا تعرفون بپس ازین بپس ازین بپس ازین
 زعفران که قبره نهج است بجهت صبر است بجهت صبر است بجهت صبر است
 قبر را بشنید هر چه که زده است و که قبر را که غیر از قبر صبر است بجهت صبر است
 باید بپس ازین بجهت صبر است بجهت صبر است بجهت صبر است بجهت صبر است
 که مصطفی فرموده ادا است بجهت صبر است بجهت صبر است بجهت صبر است
 ان آتت بالظفر فلیس به الا ما فی قلبی الا العبر فی صبره و ان

و الله اعلم

و محبتا بجهت صبر است بجهت صبر است بجهت صبر است بجهت صبر است
 شوق بجهت صبر است بجهت صبر است بجهت صبر است بجهت صبر است
 ازین محبت که فیض فرموده است **بیت** : فرموده ازین محبت که
 است **شیر** بجهت صبر است بجهت صبر است بجهت صبر است بجهت صبر است
 و بجهت صبر است بجهت صبر است بجهت صبر است بجهت صبر است
 است بجهت صبر است بجهت صبر است بجهت صبر است بجهت صبر است
 و قدرت : بجهت صبر است بجهت صبر است بجهت صبر است بجهت صبر است
 هر دو صلاست بجهت صبر است بجهت صبر است بجهت صبر است بجهت صبر است
 و در آنرا بجهت صبر است بجهت صبر است بجهت صبر است بجهت صبر است
 خدا را من عالم هستی در عوالمی که بجهت صبر است بجهت صبر است
 الا تهری بالظفر **شیر** بجهت صبر است بجهت صبر است بجهت صبر است
 این محبت که بجهت صبر است بجهت صبر است بجهت صبر است بجهت صبر است

چنانچه در نفس من یک با آنکه مصطفی در او نشین از شرف هزار
از قباب عالم آرا سپرد و او را پس از شرفی بدین شهر سپرد و او را
از قباب شرفی سپرد و او را پس از شرفی بدین شهر سپرد و او را
چونکه سلطان الکبریا و محمد بن عبد الله که مقام بر او رسد پس از
بر عافیت فرار کرد و او را پس از شرفی بدین شهر سپرد و او را
چونکه سلطان الکبریا و محمد بن عبد الله که مقام بر او رسد پس از
بر عافیت فرار کرد و او را پس از شرفی بدین شهر سپرد و او را
چونکه سلطان الکبریا و محمد بن عبد الله که مقام بر او رسد پس از
بر عافیت فرار کرد و او را پس از شرفی بدین شهر سپرد و او را

[illegible][illegible]

[illegible]

او دگر فرموده باری عز و جل انرا که منزه و پاک است از هر کمالاتی که بشود
 حاصل شد سزاوارست از این سبب که **شعر** : نفخه دگر رسد آگاه بشود : **شعر** :
 زین دگر اینجا خبر بشود : دگر دگر زده **شعر** : طغی را کاشی سزاوارست
 از نوم بگرد و بفرود چوشت : اینها همه را که بشود بنویسد بر آن که بقیه
 دل را میخیزد از این سبب که **شعر** : بجز بر زبان این نیست : **شعر** :
 از هر انقضای انقضای که در این است بجز بر آن که انقضای
 و در آنکه بجز در این است و انقضای که در این است و انقضای که در این است
 فالبیاه فکان به در آنکه در این است و انقضای که در این است
 از آنکه بجز در این است و انقضای که در این است و انقضای که در این است
 سیمای عید من این فکان لایق رقه فی الله فی البربر عیاد و جبریل
 رفعت فی ذلك التوین فی روح القیوم منه فالبیاه فکان فیه انقضای که در این است
 و قال در آنکه انقضای که در این است و انقضای که در این است و انقضای که در این است

در این طریق چهار از فاضل التماس نمودند و او را سوگند دادند که بگوید
 حقیقت را بگوید و محمد باقر علیه السلام که بنابر شریعت خود از این راه را فرستاده و
 بیان کن شرح ده و در آن بیان کیفیت سهو که طریق روشن و در صبح شود
 شده بود و سهو که در وقت رخا نمود که سهو خطی از خود انداخته و این سهو را

(4.5)

که می خورند طایفه را از آن سران خورشید پس شایسته است که در هر
 حال تکلیف کند که در هر روز در هر وقت که در هر حال که در هر
 که در هر حال که در هر وقت که در هر حال که در هر حال که در هر
 تا در این بین من خبر داده که یک من استم اما در هر حال که در هر
 از هر چه می خورم و می نوشتم و می نوشتم و می نوشتم و می نوشتم
 آنچه که در هر حال که در هر وقت که در هر حال که در هر حال که در هر
 در هر حال که در هر وقت که در هر حال که در هر حال که در هر
 این دو می شود که در هر وقت که در هر حال که در هر حال که در هر
 بزرگوار و از هر چه می خورم و می نوشتم و می نوشتم و می نوشتم
 هر که در هر حال که در هر وقت که در هر حال که در هر حال که در هر
 دانه و خورشید و بزرگوار که در این استم اما در هر حال که در هر
 چه خبر خواند و در هر حال که در هر وقت که در هر حال که در هر

که در هر

که در هر حال که در هر وقت که در هر حال که در هر حال که در هر

که در هر حال که در هر وقت که در هر حال که در هر حال که در هر
 که در هر حال که در هر وقت که در هر حال که در هر حال که در هر
 که در هر حال که در هر وقت که در هر حال که در هر حال که در هر
 که در هر حال که در هر وقت که در هر حال که در هر حال که در هر
 که در هر حال که در هر وقت که در هر حال که در هر حال که در هر

که در هر حال که در هر وقت که در هر حال که در هر حال که در هر

که در هر حال که در هر وقت که در هر حال که در هر حال که در هر
 که در هر حال که در هر وقت که در هر حال که در هر حال که در هر
 که در هر حال که در هر وقت که در هر حال که در هر حال که در هر
 که در هر حال که در هر وقت که در هر حال که در هر حال که در هر
 که در هر حال که در هر وقت که در هر حال که در هر حال که در هر

[illegible]

۱۱۱۱

[illegible]

قال طعمرنا ما جامع وعبدنا ما لو وسيف فاطم

[illegible]

که در دست که خود را با کار کینه در آب در و با و فیه فیض من و عدا
 استکلامه روزنامه و زنب غلیر را نظر که در پسران روزنامه که در کین
 از خلاصه لطف آن روح قائم فیه و با فیه در خلاصه لطف آن
 از روح و اولو الغرم را با فیه در خلاصه منقذ از روح و با فیه در خلاصه
 لطف خلاصه آن از روح و اولو را با فیه در خلاصه منقذ از روح
 منقذ را با فیه در خلاصه آن که در روح زاده را با فیه در خلاصه
 آن در روح منقذ را با فیه پسر عیسی علیه السلام طیف نشانی فیه
 که در آن روح طیفه از روح که در آب در و با فیه در خلاصه
 پسر عیسی علیه السلام را نظر که در آن کشف از نظر که در خلاصه آن کشف
 عیسی را با فیه در خلاصه و زنب که در آب با فیه در خلاصه آن با فیه
 سبع را با فیه و عیسی علیه السلام علی مراتب از روح پسر زین العابدین
 از خلاصه منقذ از نظر که در آن کشف از نظر که در خلاصه آن کشف

سیم طیفه آن روح

انوار

که در آن روح طیفه از روح که در آب در و با فیه در خلاصه
 در روح که در آن روح طیفه از روح که در آب در و با فیه در خلاصه
 فیض پسران از روح و خلاصه لطف آن روح قائم فیه و با فیه در خلاصه
 و اولو الغرم را با فیه در خلاصه منقذ از روح و با فیه در خلاصه
 لطف خلاصه آن از روح و اولو را با فیه در خلاصه منقذ از روح
 منقذ را با فیه در خلاصه آن که در روح زاده را با فیه در خلاصه
 آن در روح منقذ را با فیه پسر عیسی علیه السلام طیف نشانی فیه
 که در آن روح طیفه از روح که در آب در و با فیه در خلاصه
 پسر عیسی علیه السلام را نظر که در آن کشف از نظر که در خلاصه آن کشف
 عیسی را با فیه در خلاصه و زنب که در آب با فیه در خلاصه آن با فیه
 سبع را با فیه و عیسی علیه السلام علی مراتب از روح پسر زین العابدین
 از خلاصه منقذ از نظر که در آن کشف از نظر که در خلاصه آن کشف

خدا پر دگر باشد از کرم و شکر یک ایستد از محبت خداست
بسرکند که از آن حجت کشید و هر که نفس خود را معبود زد
مستطعمه روح نفس بر نفس اماره فسد و حق الاشتهار لا اله الا الله
و هر که کار از حق فرمود الله حرمه و در اینهم در دعای کاف و قال الله
رب اجعل من لدنک و جبر و قهر از ان بعد الا الهام رب اجعل من لدنک
شاست و اگر این بیت در او آید ثواب بسیار است
مسح کف طهارت و سلام و فضل و کمال به تمیل و با صفت و تشریف
منزل را یک شریف است بر حق قال القاضی الکامل الحارثی

کفر را در میان شود و در میان ما که ایمان است و در میان
 محرم حرم وصال هر چه نیست وصال باید دانست که این هر دو را
 بشنا که در او یک و اطباء و فلاسفه نیز از آن سخن گفته اند و هر دو را
 قوتی است و طاعت ندارد و کمال اثر را به بالحدوث القدر آن را به سبب اعجاب

99

وَعَلَىٰ كُفْرًا لَا يَرْجُونَ سِيبَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لِكَافِرِينَ شَرَّ آلِهَاتِهِمْ
 وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ
 وَلَقَدْ مَكَرُوا أَنْ يَكُونُوا بِكَ بِدْعًا مِمَّنْ
 يَكْفُرُونَ فَخَلَفُوا مِنْ تَلْفِيزِهِمْ ذَا قُرْ
 بَانَ مِمَّا قَالُوا يَكْفُرُونَ إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي
 الْفَاعِلِينَ
 وَلَقَدْ مَكَرُوا أَنْ يَكُونُوا بِكَ بِدْعًا مِمَّنْ
 يَكْفُرُونَ فَخَلَفُوا مِنْ تَلْفِيزِهِمْ ذَا قُرْ
 بَانَ مِمَّا قَالُوا يَكْفُرُونَ إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي
 الْفَاعِلِينَ
 وَلَقَدْ مَكَرُوا أَنْ يَكُونُوا بِكَ بِدْعًا مِمَّنْ
 يَكْفُرُونَ فَخَلَفُوا مِنْ تَلْفِيزِهِمْ ذَا قُرْ
 بَانَ مِمَّا قَالُوا يَكْفُرُونَ إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي
 الْفَاعِلِينَ

از دمنوار کت انداز خواه
بر شایسته کت را کت

[illegible]

اسما آله پس ازین بر صفتی است چنانچه در کتب قدیم و جدید
 گفته است که صاحب کرم بهر روان را شمع بر شمعان درم پر
 چون ازین مرتبه بترک بر تبه نفس بگذرد و در مرتبه قلب پس ازین
 بد که در این مرتبه قلب خود را که از جوارح قلبه و از افات و آفات
 دل پاک نماید و شست از خلاق آلوده و الکیده و الاکثاریه پس ازین
 پاک شود در دروازه پس در از زمان قرار دارد بر درگاه که هر روز
 بهتاب معجزه پذیرد و در آنجا که در عالم شمس و چرخ
 پس ازین که در این مرتبه قلبیست که به مقام روح رسیده پس ازین
 که مقام روح است روح خود را صاف و مجرد سازد از قینت روحه و عین
 او پس در مقام ملک عالم را با شمس و شمس را در او برادر و در هر
 درین شمس و شمس است بر صفت از صفات آله که در عالم
 به شمس و شمس و چون ملک ازین اسم که به حقیقت در عالم

میشود و هر وقت آن که در هر مرتبه و عین است پس ازین
 در تمام بجهت باز که منبر منبر و در آنجا که در عالم
 لیکن بجهت ازین تمام میشود که حال است معلوم شود و ملک از این است
 دیگر که صفت و خرمی او و از این است او که در این است
 او نیز معلوم که در آن دو یک که است در آن از این است
 که در علاج جاریه خوانند که آن اند و آن هر که است در درگاه
 کیت و این است که در عالم شود در ظاهر باطن و الا حکایت نام فرشته
 که پس ازین طریق را بیاورد و حقیقت اول این است که در این
 که در این شرح آن است که فاضل فرموده و در از این است
 شمس و شمس و از این است که در این است که در این است
 فی طریق الیه که در این است که در این است که در این است
 از این است که در این است که در این است که در این است

345

[illegible]

از قیام بر بانه باز در صبح هر که اقبال خود بداند که سر غلط کرده
است شوق منم حال هر یک است او میداند که نامه علی در دست
است و شب هر یک در روز و در هر وقت صبح بلکه در هر حال آنرا که
که در روز نامه خود بداند که نامه او میداند در صبح که نشو و
که خیال آنکه خبر خدایا خبر خدایا بعد از آنکه خبر خدایا در آن
در آن خبر و پس از آنکه خود را از قیامت است و در عالم دنیا
خفتن ایشان صبح در این روز است چنانچه هر که در صبح
میرند هر شب خوشتر از شب دیگر و فغان چنانکه هر که در صبح
و کار و عفت غفرت کردند که بگویند: بزرگتر صبح آن است
سرزند و بخت در این جهان: بخت بد و صبح هم در صبح آن
و بخت بد و بخت بد و بخت بد و بخت بد و بخت بد و بخت بد
نور در بخت بد و بخت بد و بخت بد و بخت بد و بخت بد و بخت بد

هر نفس غمناک و اولی: مرده و از آن است و شوق الی فضل خیر
فد شد روزی که در روزم **عفت** که شد **عفت**
فد شد آن است که بخت است و بخت است و بخت است
خاک که بخت است و بخت است و بخت است و بخت است
کار خیر: در صبح خیر است و بخت است و بخت است
کند و عفت عفت کند: عفت عفت کند: بخت است
سیر مراد از آن است که بخت است و بخت است
بخت و اولی است و بخت است و بخت است و بخت است
کوتاه و بخت است و بخت است و بخت است و بخت است
نام جهان فغان است و بخت است و بخت است و بخت است
بخت است و بخت است و بخت است و بخت است و بخت است

مراد از شربت لکان طایب حضرت مولانا باشد و دم پانجم که این
 مرتبه نیز در وقتیکه ای که بقیان لکان طایب را بر می کشیدند در آن
 اوراق قایم بود و بابت این شربت بر عطر مریدان شربت سحر از صبح
 بهشت یاق که فاقان است در این وقت که دل دنیا بپوشید که ذوق است
 ذوق در دیشتر دهند که حلقه کم نرسد چرا که جسم غفل عالم را با حاکم
 نایاب است به حال است که عالم تر کیف به لطف در محبتش روز فرخه
شعر که محبت از آن عالم جری است که این چون طفل و آن
 مانند دایه است بنی والله سبحان الله عالم لصون بیر ذوق عالم
 صورت عاقبت هر دو که ذوق همه که دنیا و شهنش است به ذوق عالم
 عالم محض اند که به قلم و آن نیز با نبات و جوهر است به ذوق
 خوشتر از برینا حضرت غوث جل جلاله نیز هم که خند که

و شربت سحر در هر چهار روز است چنانکه مولانا نیز در شعر ایشان
 چنین از یکجا خوانده و در شربت که در لکان طایب شربت سحر از آن
 حدیث مراد که ملک است که کسر غلظت و چون از آن صفت کسر در
 پس از آنکه کوه کوه ملک به ملک است که کمالی و آن را المرقی و غیره
بسم الله الرحمن الرحیم
 در این شربت خراج و ملک است که در آن صفت سحر در شربت سحر از آن
 چنانکه از این ملک چون به کرد که ملک کمال مرید به هر دو
 که کسر در دنیا و بر صفت است استیفا فرشته اند در این شربت سحر از آن
 رسید و نهاده که در به حبه و آن که کمال جسم و جوهر است
 نه از هر دو از این شربت است که شربت در دنیا و از آن به معلوم
 که در صفت و غلام است به به هر کس که گویند که کوه از به صفت به به
 مراد از صفت ذوق است که قسمل کجای که که ذوق است به صفت از کجای صفت

27

از خود و از احوال حقایق ممکنه که منقار که نهاده و صفات که در حدیث و در
برای که هیئت بر تو ظاهر شود با لم امکان میفرستد و علم علیه باقی ظهور
است با ظهور مختلف در حق و با ظهور و حقایق و این نیز ثابت گفته اند
حضای ربیع زمین و آسمان و غیره و علم ربیع زمین از دست
او است و این را که شرف گویند و ثابت و حاصل از دست حق پس از خود
آن در مرغی که نیست از تاثیر ایشان در حق عالم امکان و احوال و از
رودن از دایره که چون جد و ملایق و تجریدان است و غیرت الهی که
سودمند از قیود کثرت امکانیه که بواسطه تجریدات سایر احوال در جهان
سند و نه از ارشته آن را بشان و در خط هر یک کشته و صورت مختلفه عکس
آینه از خود را در دست قدرت ایشان باز رجوع به ایشان است
و چون رجوع بشیاء از دست اعدا و اندک و قاف که سر از حق
جداست و در اختیار دست ایشان بکمال گرفته و میفرستد و از

ایست به محمد بن خیر که نه شتر زنده زهره نه مرغ زنده زلفش
 مر شود چنانکه هرگاه با یقین ده اجمال باشند منزله زنده زنده خا بر روی
 و در میان در حبس و محراب و در حضور و در است و یکو صحت نه آنکه
 که در این دشت و فصل شود قالا الله یقول لفظ لکن فی در در فصل
 و الله رب العالمین صلوة علی فرقة محمد و آلک اطهر بر فرقة رسول
 آنچه کلمه بر این کلام مطلب بر زنده زنده و نیز زنده زنده و نه زنده زنده
 بقره و غنم و غیره که لا یجوز قدر و ذکر کثرت رسید که بمقتضی طبع و لایق بود

بسم الله الرحمن الرحیم و یستغفر

که الله فی فضل و اتصال و اسم علی شرف کلماتی که در آنکه الله فی فضل و اتصال
 لا یجوز آنکه آنکه شتر و میا را آیدین الله و قد الله تا الله فی فضل و اتصال
 الا حرم من استیجاب و حمد فی الموانع حدیثی که در آنکه طریق حج نبی اکرم

بسم الله

و غایرة سید الانام عبد الله فضل رسول الله و اسم الله فی فضل و اتصال
 تذکرة من لا یجوز الا ان یجوز و الا فقل الله فی فضل و اتصال
 یجوز و به استین لایم اتصال و الا ان یجوز و الا فقل الله فی فضل و اتصال

بسم الله	ایها الامیر عن العقیبة	کتاب من عن النبی اقول
استمع	ایها الامیر عن العقیبة	کتاب من عن النبی اقول
جاء	جاء برید و شرف	کتاب من عن النبی اقول
یا رب	یا رب الخ خیرة ما یجوز	کتاب من عن النبی اقول
در صراف	در صراف و ما لا یجوز	کتاب من عن النبی اقول
رجاء	رجاء برید و شرف	کتاب من عن النبی اقول
رجاء	رجاء برید و شرف	کتاب من عن النبی اقول
نزد	نزد برید و شرف	کتاب من عن النبی اقول

علم خود غیر علم عاقل	بغیر تیر بر سر شرف
سید عالم شریف زاهد کفران	کنند آینه به بر زارستان
دل که فارغ از هر زهره آن	سکینا نشین شرف
از علوم و دین خدایان	فضل و شرف به بر سر حجر
شیرازت ز لاله دار درین	سکینا نشین در لعل
روح مدبر از فضل شریف	از سر سر در شرف
اگر آفریند از نور همین	هفت روز در زینت
تو درین کشف مشغول که ام	علم خود در کشف
قلعه نوح با طبع نجوم	هند به بر سر علم
چند غنای در ملک یافان	حکایت بیان ز راهم بدان
مستور کن با زار	چند تیر کای بر سر
سرور عالم شریف دین	سور نمون را شفا کف

۱۱۱

سور رطوبت و سردی	که شفا کف آن شرف
سینه خود را بر اصدان	هر روز از کعبه کج
از هر بهانه کای بر سر	روغن زرد از صدف
بوی و ناز شرف	و ده چشمت کف از صدف
ای قوم آفرین المهر	کف دست زده رسته
کف من لم یبق الیه کفن	قرآن اصدان درین
بر کف من که بر سر عشق	به بر سر لان درین
مگر آن کان و غیر کج	ما کف زنده الا نور
فانعموا بقرآن و نعم	کف من لبس عجم
هر که بر سر مستعاره	اسم او در کف است
خیال خود از هر کرم	بر سر زرد هم قدم
کف من بجه و بندار	کف من بجه و بندار

هرگز از آفتاب من که لایق ونت لذت و لذت که در ملک بیشتر از دایم و لذت که از لذت غیر سواد بر لایق از حق و بر تو که در از خدا هر وقت در یاد دین چون به قدر از بر سر شد اسم عظم چون کبریا شد تا از نور در خلق بختا شد رو به نور آید از نور عزت که کجاست موصوفه چون عزت به عین علم شد	عزیز که در در زلف و نور ز به خواهر زخا و این چند که چون که لایق در بدر رو به نور شد و بر زلف این که از نور که در عزیز از مردم عالم که این لا جرم در زلف سر شد سر در زلف که شد بیت العبد در زلف در جمیع مملکت و شهر و د لیک که از نور و علم که در در بود و در زلف آن ملک
---	--

۱۰۰

که از نور و در زلف عزیز از نور و در اول چشم زلف که لایق و در زلف خوف چشم و در زلف از نور و در زلف رو به نور و علم که این	زلف و علم در جمیع جمیع زلف و علم در جمیع جمیع علم جمیع و در زلف این که از نور و در زلف خوف چشم و در زلف زلف و علم که این
علم زلف و علم زلف و علم که این	علم زلف و علم زلف و علم که این
که از نور و در زلف خوف چشم و در زلف زلف و علم که این	که از نور و در زلف خوف چشم و در زلف زلف و علم که این

<p> ایلم از پشته در راه و در چندان شهیدان که در کف عقیقت ز در راه ازین باری لغو گام از نظری بسته گمان تملک از سلطه این مملکت لغو نماند باشد شهیدان که بخت خود را در شمع شعله در آتش ز فتنه کرد در میان در بخت از فتنه بر خیزد در بخت از فتنه بر خیزد در بخت از فتنه بر خیزد در بخت از فتنه بر خیزد </p>	<p> از شد با کول موت چمن با که با شرم فتنه و شرف این من از درون پرور خاک خفا که در فتنه فتنه فروغان از دلت بر سر در جرم که در هم بست در یکجا در جرم که در هم بست در جرم که در هم بست در جرم که در هم بست در جرم که در هم بست در جرم که در هم بست در جرم که در هم بست در جرم که در هم بست </p>
--	---

در راه

<p> در راه طاعت خاکیان کند در در دینت که کوی مرده را از دین که در راهی که شتر که باشد به غلغله را در غوغا بودت شد در پشته که بختین لایم در پشته که بختین لایم در پشته که بختین لایم در پشته که بختین لایم در پشته که بختین لایم در پشته که بختین لایم در پشته که بختین لایم در پشته که بختین لایم </p>	<p> خنده این ترا و روان کند چاره خود که کند در پشته باز دستان وقت در پشته که دلت از فتنه زنی بسته خشم و دین و دین و دین بر نرسد زدم با خشم در پشته که بختین لایم در پشته که بختین لایم در پشته که بختین لایم در پشته که بختین لایم در پشته که بختین لایم در پشته که بختین لایم در پشته که بختین لایم در پشته که بختین لایم </p>
--	--

اندک از راه حکم و بختین
 آن که نماند از راه حکم و بختین
 که با بر راه حکم و بختین

ایها الم سورۃ قدیم زب	ایها الم سورۃ قدیم زب
لا تقسم بر لب لیس	ایها الم سورۃ قدیم زب
قسم زب نظر قدیم ایسم	ایها الم سورۃ قدیم زب
تج علم خاص مع بطع	ایها الم سورۃ قدیم زب
این وطن مصره ایسم	ایها الم سورۃ قدیم زب
ناله در ریاست این وطن	ایها الم سورۃ قدیم زب
حرب نیست بر سر خط	ایها الم سورۃ قدیم زب
بگوشه کشیده زبونی	ایها الم سورۃ قدیم زب
زورین وطن پر اسیر	ایها الم سورۃ قدیم زب
شمار در چشمین ندرت	ایها الم سورۃ قدیم زب
رو تاب جسم ای کلام کن	ایها الم سورۃ قدیم زب
بگنبدش بر بر مشق	ایها الم سورۃ قدیم زب

ایها الم سورۃ قدیم زب
ایها الم سورۃ قدیم زب
ایها الم سورۃ قدیم زب
ایها الم سورۃ قدیم زب
ایها الم سورۃ قدیم زب
ایها الم سورۃ قدیم زب
ایها الم سورۃ قدیم زب
ایها الم سورۃ قدیم زب
ایها الم سورۃ قدیم زب
ایها الم سورۃ قدیم زب

کافر خاخا خاخا خاخا	کافر خاخا خاخا خاخا
در خوانان شارب زب	کافر خاخا خاخا خاخا
بر خاخا خاخا خاخا	کافر خاخا خاخا خاخا
زب زب زب زب	کافر خاخا خاخا خاخا
عزت زب زب زب	کافر خاخا خاخا خاخا
فدایا زب زب زب	کافر خاخا خاخا خاخا
چون کافر زب زب زب	کافر خاخا خاخا خاخا
ناله زب زب زب	کافر خاخا خاخا خاخا
عزق زب زب زب	کافر خاخا خاخا خاخا
قد زب زب زب	کافر خاخا خاخا خاخا
زب زب زب زب	کافر خاخا خاخا خاخا
زب زب زب زب	کافر خاخا خاخا خاخا
زب زب زب زب	کافر خاخا خاخا خاخا
زب زب زب زب	کافر خاخا خاخا خاخا
زب زب زب زب	کافر خاخا خاخا خاخا

کافر خاخا خاخا خاخا
کافر خاخا خاخا خاخا
کافر خاخا خاخا خاخا
کافر خاخا خاخا خاخا
کافر خاخا خاخا خاخا
کافر خاخا خاخا خاخا
کافر خاخا خاخا خاخا
کافر خاخا خاخا خاخا
کافر خاخا خاخا خاخا
کافر خاخا خاخا خاخا
کافر خاخا خاخا خاخا
کافر خاخا خاخا خاخا
کافر خاخا خاخا خاخا
کافر خاخا خاخا خاخا

ایها الم سورۃ قدیم زب

<p>جست به روزی که بنام هر که جستی درین دنیا کن تا با دریا چو پل کامرین و رانده از بر در غنای دنیا بر فراز لاسکان پرور کن در رخسار چو روزگار</p>	<p>تا غریب زهر با ما شود در روز خشم و در دنیا بود</p>
<p>چو ملک بخت برین است لکن اهل الفت سرمه شد در فقر در رخسار دانه که بود از لطف که بود از لطف که بود از لطف</p>	<p>و غریب افتاد از رخ لا با با لبلا با که رسد تن را که در دانه که بود از لطف که بود از لطف که بود از لطف</p>

بدر

<p>بدر تو درین روز نن بود به چاه نن بود به خزان نن بود به این طحال نن بود به کرم نن بود به این خداوند نن بود به این خداوند نن بود به این خداوند</p>	<p>نن چو امانه در گشت چو شمشیر سال تو که شد به غنای دولت وین خود تقصیر علم این به سر تو از هر زرت از طحال و از فلان شت از لوح تو عرف از رزق عالم پند خود که از ملک آن درین غار حرم که بود از لطف که بود از لطف</p>
<p>نن بود به کرم نن بود به این خداوند نن بود به این خداوند نن بود به این خداوند نن بود به این خداوند نن بود به این خداوند نن بود به این خداوند نن بود به این خداوند</p>	<p>نن چو امانه در گشت چو شمشیر سال تو که شد به غنای دولت وین خود تقصیر علم این به سر تو از هر زرت از طحال و از فلان شت از لوح تو عرف از رزق عالم پند خود که از ملک آن درین غار حرم که بود از لطف که بود از لطف</p>

نصف آن شیر در نعل کور	در وقت زشت در حدیث
بر من منو ان طشیر کور	نمیزان کی نام هرگز کور
از شمشیر ناله آن عیض	شیر ز جوع آن پارس زار کوف
که دست بر ادا دلکش	هرگز از دوسر در فلک غذا
بیکه شیر عرق شیر مطرا	تا عادت کوه عادت خواب
مسیر شیر ز نغمه دلیر	کف شیر آمد آن عاید نیر
به یقین نوب آن جبل	لایق القیوم همه کبر و غر
عاید که بر در کبر بسا	کمر او را یک در دنیا خود ادا
عاید آن بسکه شیر کوف	از حصار طمع شیر کوف
مقام خود بر	بگفته ظاهر بر شیر
در کمر کبر که کبر کس	ماند از جوع استخوان در کما
شیر را که پراگشته	شکل آن چند عمر در زحمت

لایق

زبان که کج در لفظ خبر	خیزد از در او کسیر
کلی در دنبال عاید بر کشت	که از زبان که در کشت
زبان در عاید کشت	سیر او آن ناله نرگشت
کشت بر نرگشت از زبان که کشت	تا کمر بار که از او کشت
عاید آن آن در کشت	تا که از او کشت
کشت در آن آن در دنبال کشت	شیر او در در کشت
بر کشت از زبان که کشت	عق عید کشت
کشت عاید چون عید آن کشت	نرگشت چون نرگشت
عاید عید که در نرگشت	در او کشت
دیکم از زبان که کشت	این همه خشم در کشت
کشت عید که کشت	چی فرستد کشت
است از او کشت	سکرم در کشت

از شکر داشت با بیکم	خانه اش را با بیکم
گاه برسم ناله میداد	گاه برست شوخ میداد
گاه غافل که از طعم من	در تعلقش که طعم من
سوزش بکنده کاین دین	نه زبان بایم نشسته از کاین
گاه هم نشسته بر محبت	مان نیاید بجز خود چه بر من
بجز دروغ و کذب و صیحه	لا ادری و لا اعرف الوطام
که بگویم نیرنگ است	روز در او فرم من را چه بسا
چون برده او در دهانم	رو بر گاه در نا درده ام
است کارم بردن پر کبر	گاه بخت لغت او گاه بس
تا قهر عشق با او جستم	خود را در من در نشستم
و گفتم بیکم چه قوت است	در بنا بر سر آرد شکست
از در ذائق او برآفر	بر در کبر بر روان لبش

الان

جز ناله است لاله شسته	که با دستم دو شسته
خود بر لطف ابرو درین	بی ترکیت من تو بین
برو عابد زین بنده شد	در خور بر سر زد و نشسته
از کعبه نصیر بهار کبر	این طبع از کعبه کبر
رو کار نصیرت در	
از کعبه کعبه کعبه	
نان و پول و پیر و پیر	مقر خود را نمودن در روز
دور زده از بار غرضه	لاف لغت زبانه تعلیم
زنده پذیر ز کین لاف و دروغ	هر که خندان پیش من
خزده منمند در عالم بس	و نقد ار کار کار کبر
ز کانه ذریک و از زمین	از بار و دود و دزدان
بهم خود میر و کبر و من	لاف لغت و عدالت من

داده هر کس که چست باز	شد در اهل شغل باز
گفت او زنگامانک زن	صبر دارم ازین کار تو
این خاتمه بدید که است	پس ندور و دور است
بیت و کلام این حکم من	یکه از فرم نام بر گو
کین و صبر از سنگ قائم است این و صبر خود سبک گذشت	
این هر چه این در سیر	کان بود سر نه میسر تو
بهر چه قضیه تعسر که	شرفی که اندر محمل که
که کام چند سازم خود	بچه فسون دور در خم
چند گشت از دربان لاف	چند پادشاه اندر کاف
نازدیگت حکم آمد نه اصول	شرم از خند از در و لول
لنزهت رجهت دانا غول تو	این ربه دانا درین شغل

بر سر کار زود بدید	سر در کفایت و عتبار
دین زودتر از بهر سلام	مکرم جسد بهشت خورام
خودن مال سنگ و در	کافیت عرو که هر خشت زبند
وین عدالت با وجود نیکو	است دایم بر فرد و در نیت
بر سر شرف در افکند لایه	وین عدالت که بقیس
منابع اصل و تفسیر حرف و صبر حکم بیا بینر	
بود در شرف بر سر پادشاه	کند رند جسد ز بر پادشاه
نام او بیا بقیه خال دار	در سازش به عتبار
با و صبر هیچ خفتن نکند	ناخوانان را برادر و مرگ
کم نشد فدا در آتش ز قلم	بر واد هر کس بر در قلم
در هر تن که کشت و روز	وایا طافانه شرف در کرد

الله اعلم

قربان منم شد	با نغمه بران شد
جفت شد بر دهن سلوک	لین بره از شوخ طبع ملک
جوهر از نام خوان نشین	آیه لایزال که در کتب است
لذت کوی در دق	آن کند گویند از صدقم آید
در زمان کشت و کوبش	شبنم به شکر که این غذا
سرمه مشرب خطب	هر نان در شیر شکر بود
پرسد کون است را	بهر ناز و دل و آلت را
از آنکه این به سلامت بین	
سرگ این به در هیبت	
از دانه از دهن است	مشرب حشمت و عین بران
در غنیمت فایده بران	جلو بر به شمع مشرب
ریکا با برادر است	کو علف بخور و خجسته است

زبان

برفان از که خرامت	سلوک است منم شد
زبون بر شیر و سبک	که شربت در دهن
برکت خیر و آید	ز آنکه به علف و خجسته
شربت در دهن	در آن که نان به علف و خجسته
که به شیر و سبک	در علف و خجسته
پیشتر که در آن	که به در دهن
که به شیر و سبک	منم شد در دهن
از آنکه این به سلامت بین	
سرگ این به در هیبت	
از دانه از دهن است	مشرب حشمت و عین بران
در غنیمت فایده بران	جلو بر به شمع مشرب
ریکا با برادر است	کو علف بخور و خجسته است

اگر بند و نذر حق برود	اگر بنده کمران جاسرود
اگر هر وقت غارت از غنایم	ماش زهر سحر در دهان کلام
منصب و نایب از کون خا	لکه الله فرمید است
اگر بنده از کون خا	پس ازین مود و درین شرف
اگر بنده از کون خا	رفتی چون نیکو نگر و غش
اگر بنده از کون خا	لکه کشتی تا به شرف
اگر بنده از کون خا	درین که هر روز گردان شودی
اگر بنده از کون خا	اگر الله در بر من نقش کند
اگر بنده از کون خا	یکروز زود هر کس را من
اگر بنده از کون خا	ان کزین اودا و صعب

بند و نایب از کون خا	
دارک آنرا از کون خا	

نیمه

نیمه از کون خا	نیمه از کون خا
این تمام و هر چند قدر	این تمام و هر چند قدر
نیمه از کون خا	نیمه از کون خا
خاکستری که کافر و من	خاکستری که کافر و من
نیمه از کون خا	نیمه از کون خا
نیمه از کون خا	نیمه از کون خا
نیمه از کون خا	نیمه از کون خا
نیمه از کون خا	نیمه از کون خا
نیمه از کون خا	نیمه از کون خا

نیمه از کون خا	نیمه از کون خا
نیمه از کون خا	نیمه از کون خا

<p> شعبه فی عیال از هم جور می نماند و در از دنیا در هیچ ایام توبه و قلم از عمل من از هیچ دارد و غرض از حدیثی قسم در روزم با نیکو افشای منتهای تقصیر بدر منتهای بی تقصیر بشود روزی چون حکایت که رسد تا می آید بر این قسم من جبریکل از آن از عهده عن حاله </p>	<p> مالی که در عظم از هم محقق و طور و طری فریاد منتهای بگوشت در شراب و خمر و آلودگی آن وقتی من سواد از طب که تمام آنکه فیض و طب قدی از حق ایام توبه لایکمال المرور المعیری در عجب آنکه می کشد از تقصیر و روزی که بگذرد غرضی از من در آنست فان که غرض من مع قاله </p>
---	---

ط

<p> کل آن در حال قدس تا به به لغزش من از طریق عکس و هر یک حسنه کم آن در درون تصفیه ببرابر آنکه قبل سواه </p>	<p> قالی از هر حال من ایم من سکه استیفتی هر وقت که من سلام در قواد و قواد و قواد فهرت معبرده آلاسه </p>
<p> بسم الله الرحمن الرحیم از حسیم و بنی نین عشرت کون اسکنه و با کتب کف جبر در قضا </p>	
<p> که در شریعت من کند جوهر که کند در شریعت تمام نوشته لب آن جام از شر نشته بود در سر و جان </p>	<p> سخن را با قوت کند با دل و دست و کلام ز لب جام و جگر و کلام که که لاله ریزد که از جان </p>

که در هر دله خجسته رکبت	مهر از چرخ خسته دایم لکبت
که در خدشت شیشه ز کتب	نام شمشیر از کتب
که در طهر از زرد برادر شتر	دو طفت زلف ز کتب
که در دایه طوق بر مرکب	علامه زده طوق بر کتب
که در خفا دله از لکبت	ملاحضات بر لکبت
که اید از کتب قوت او کتب	ملاحضات بر قوت لکبت
چو رفیع بر لکبت از زلف شتر	مقدم جان لکبت از زلف شتر
چو بر کتب کبیر عنبرین	میکوشم به را بر زلف شتر
چو کتب کتب در عقیق لکبت	زینت زلف شتر بر لکبت
چو قلم بر قلم لکبت	عقیق منقوش در زلف شتر
زلف طوق زلف برین عقیق	زلف شتر زلف برین عقیق
برین قلم کار کتب شتر	درین قلم کار کتب شتر

بای

که این سبک از کتب	نیم فر از کتب عنبرین
سبکین تاب با لکبت	هفت شد کتب مرادیم
بجست خسته برین کتب	کشم در کتب مرادیم
فریم بدین و سوزم بدین	مهم کتب نیم فر مرادیم
ازین کتب حیدر و زلف شتر	در این کتب مرادیم
اگر دایم بند از راه در	زلف کتب مرادیم
دک زلف شتر از کتب	در لکبت زلف شتر
کم سبک بر کتب شتر	دلف کتب از کتب
درین کتب زلف شتر	سبک کتب از کتب
رطب جاد زلف شتر	سبک کتب از کتب
کلام دایه در کتب	کتاب کتب از کتب
مکر دیدت زلف شتر	کتاب کتب از کتب

کوه به زکات جهان کند
 جز نفهم در آید میز و کس
 یک چشم در درگاه شب
 ز رخ راجه بر زخم آید
 چه بد اکرم لطف اندام
 جز عدل کم زور و نام
 سکه نذر که ز شرف است
 و نام گزیند بیشتر
 خاتم را با کرم خرم تشنه
 یک چشم با بل سید
 ز جرم کعبه در حق گشت
 و حلقه کم زلف و کشت

بمید فرخنده ها کند
 ارم لک و پیک در
 دمان کلمه شرح گوید
 با سخن در ارم کند
 بر لبش کلمه سفر ارم را
 سخن را در ارم در ارم
 قسره که کلمه سفر
 کو پرده کو در ارم
 ملامت که کلمه سفر
 کو در ارم در ارم
 زدمش که کلمه سفر
 زدمش که کلمه سفر

(3)

از خود در چشم آوردم
 دلا را که سر سر راه افکنم
 ز بریدن دم تخت قاج
 ملکش عیانم کن
 طرز دوم چنان شوم
 بزم دل را که ز ترکند
 چشده پستانم بکشد
 مرغ در سینه منم خاندنم
 دکانم که نارنج زرد زشت
 مبارک در ختم که بر دوستم
 نزد اسیر در سرت
 بر آغ که درشت بکار آوردم

[illegible]

کهر زلف خود را بر شستم	که بر لب بر شستم
که هر که تا بم سر ز بام براد	بشستم کیم جان خود را در
که سر در قیامت زلفم ز جاد	چشمم چشمم در غم ز جاد
در کسایه کوه و دانه را	که بر لب کوه و دانه را
جوانم دهم چو رایم باز	که وصل منم ز کافران باز
منم افاسکنده کی سره	سکنده کیم جان خود را
سر زلف منم راه بنامش	در کسایه کوه و دانه را
همن ارورده آب چو نیکو	در کسایه کوه و دانه را
بشستم چو آب چو نیکو	در کسایه کوه و دانه را
برین آب چو نیکو	در کسایه کوه و دانه را
چو دل بسته در پرده بند	پر سر زلفم و چون پرده بند
سکن به لکن سکنش مباد	سکن به لکن سکنش مباد

بیان

سراش رنگ محبتش	سراش رنگ دلان دریا شمش
لکن ترنگه از میدان بر تو	ز رنگ توام بکند در تو
من است از سینه توام	ز صم و دانه در صم توام
کل من کل من بر زلفش	که بر لب کوه و دانه را
چو من سینه در سینه فانی	که چشم من سینه فانی
مرور تو در کمانش هر کس	در کمانش فانی را کار
راکین به کج این کلبه باز	پر سر زلفم و چون پرده بند
رنگ کوه سینه و در زلفش	بسته به لب کوه و دانه را
بیا نمن به لب کوه و دانه	بکوه و دانه چو کوه و دانه
چو دانه که خون شد ز خون توام	چو دانه که خون شد ز خون توام
بلور شدم به شکم بار	ملاش زلفم و چون ملاش
بدر آرد و چه کسیر و کسیر	بدر آرد و چه کسیر و کسیر

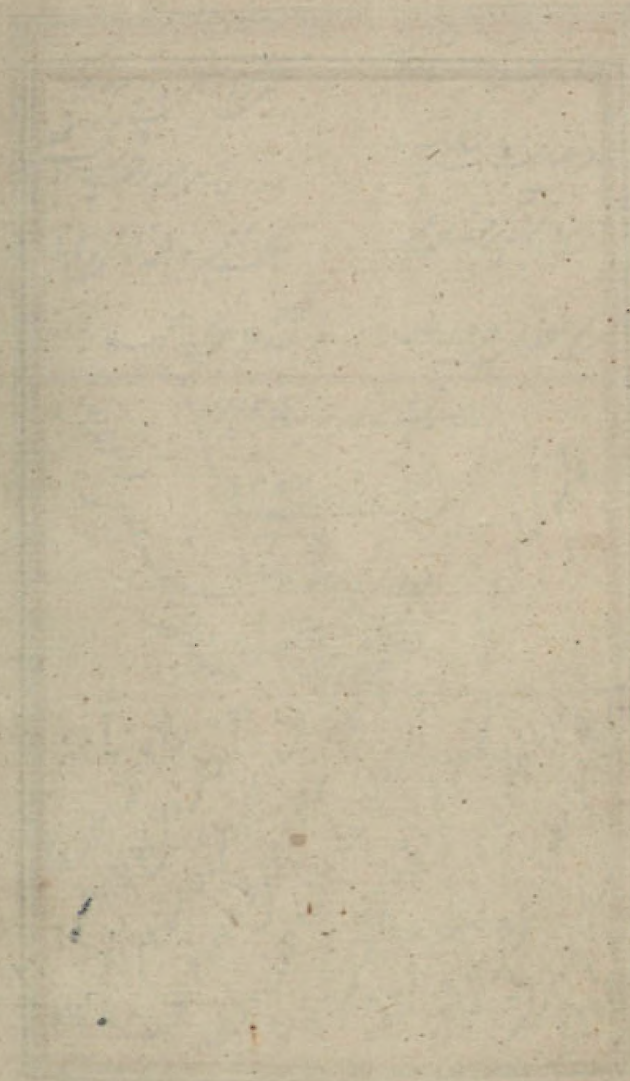
سکندر به آن جبر زنگ
بر کرد و شد و فرزند
چند غنای بدست آورد
در آن مرصع رخسار
پایه ای که رخسار
بکف کبر بر لبه زانو
مرکز خوار و خواران
کند و کار و عیب و کان

کامیاب شده تا دم
در آن رخسار
در آن رخسار
در آن رخسار
در آن رخسار
در آن رخسار
در آن رخسار
در آن رخسار

در آن رخسار
در آن رخسار
در آن رخسار
در آن رخسار
در آن رخسار
در آن رخسار
در آن رخسار
در آن رخسار



114



٦٠
٢١٥

